

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی

عنوان

مناسبات قدرت و قانون

در ایران عصر مشروطه

استاد راهنما

حجة الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی

استادان مشاور

حجة الاسلام والمسلمین دکتر داود فیروزی

نگارش و پژوهش

عصمت کیخا

1385

: تقدیم به

سر چه باشد که فدای قدم دوست کنم

سر متاعی است که هر بی‌سروپایی دارد
! «السلام علیک یا رسول الله» صلی الله علیه وآله
. تقدیم به تو، در سالی که مقدس و مزین به نام توست
به تو که زیستن را برایم معنا نمودی و لحظه لحظه عمرم را با وجود ارزش‌ها، برایم هدف بخشیدی. به تو که
. پدرانه، الگویی زندگی‌ام شدی و شیرینی زندگی‌ام را مدیون و مرهون رسالت ساختی
اکنون، 14 قرن از رسالت جوان و شیرین تو و عمر غبار گرفته و بر باد رفته بشریت می‌گذرد. و نام تو همچنان بر
. تارک هفت آسمان می‌درخشد
درود و رحمت خداوند بر تو و خاندان پاکت باد.

تقدیر و تشکر

من خاکی که از این در نتوانم برخاست
از کجا بوسه زخم بر لب آن قصر بلند
بالاترین سپاس و ستایش‌ها را تقدیم می‌کنم به ساحت پاک و ستودنی رب الارباب همه‌خوبی‌ها - خدای خوبم،
که نعمت بندگی‌اش را بر من ارزانی داشت. بی‌تردید رضایت امروز حاصل الطاف کریمانه اوست. از او
سپاسگزارم به خاطر این که نعمت بهترین دین و بهترین خانواده را به من عطا نمود و بهترین شرایط را برای
. علم‌آموزی‌ام مهیا ساخت
تشکر می‌کنم از پدر مهربان و مادر عزیزم که همیشه بهترین دوست و دلخوشی زندگی‌ام بوده‌اند و همواره -
دست پشتیبانی‌اشان یاورم بود
سپاسگزارم از خانواده خوبم، مؤسسين دانشگاه باقرالعلوم «علیه السلام» و دوستان گرامی ام که با ایجاد -
فضای علمی مناسب شرایط را برای علم‌آموزی بهتر مهیا نمودند. همچنین از گروه تاریخ و حضور اساتید
. محترمی که کلاس‌هایشان مملو از درس علم و معرفت بود
همه قدردانی خود را تقدیم می‌کنم به حضور اساتیدی که از حضورشان درس زندگی‌اموختم؛ استاد دکتر -
حسین مفتخری که با همه مشغله‌شان، زحمت راهنمایی پایان‌نامه را پذیرفتند و استاد دکتر سید حسین فلاح‌زاده
. و جناب آقای دکتر غلامرضا بهروز لک که منت‌نهاد، مشاوره این پژوهش را به عهده گرفتند

- همچنین از حضور استاد رسول جعفریان که از راهنمایان ایشانی در این سالها برخوردار بودم، بسیار -
سیاسگزارم.

چکیده

بنی هاشم، خانواده پیامبر «صلی الله علیه وآله» و خاندانی از قبیله قریش بودند که در زمان جاهلیت از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بودند. با بعثت پیامبر «صلی الله علیه وآله»، بنی هاشم، در تحولات صدر اسلام نیز نقش‌های مهمی را به عهده گرفتند. در راستای شناخت بیشتر نقش بنی هاشم در زمان پیامبر «صلی الله علیه وآله»، این پژوهش در صدد پاسخ به این پرسش است که

بنی هاشم در امر رسالت پیامبر گرامی اسلام چه نقش‌هایی ایفا نمودند؟ چرا؟» پاسخ این پرسش بر این « فرض قرار گرفت: «بنی هاشم بر اساس اعتقاد و باور دینی به رسالت و شخصیت پیامبر (9)) در ساختار سیاسی - اجتماعی صدر اسلام، نقش سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برجسته‌ای را در حمایت و دفاع از پیامبر گرامی «اسلام (9)) و تلاش برای ترویج فرهنگ اسلامی عهده دار بودند

در متن پژوهش با توجه به مفهوم نقش در فصل مربوط به چارچوب نظری، از نظریه کارکردگرایی ساختاری تالکوت پارسونز استفاده شد. پس از آن، فصلی به بررسی و شناخت ساختار و پیشینه بنی هاشم اختصاص یافته است. با شناسایی افراد این خاندان به بررسی نقش برجسته آنها در تحولات دوران مکی و مدنی پرداخته می‌شود.

آنها متناسب با شرایط دوران مکه و مدینه، همه گونه حمایتی از پیامبر «صلی الله علیه وآله» به عمل آوردند؛ در دوران مکی، در سختی‌های شعب، هجرت به حبشه، لیلۃ المبیت و هر موقعیت مهم دیگری، از پیامبر «صلی الله علیه وآله» حمایت و دفاع نمودند. در دوران مدنی نیز در مناصب فرماندهی سپاه، مشاوره، انجام امور اقتصادی، مذهبی و... متناسب و همگام با حاکمیت اسلامی، در مسائل کلان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، نقش مهمی ایفا نمودند. همه این مقولات جایگاه بنی هاشم را در تحولات صدر اسلام، منحصر به فرد و مهمتر می‌نماید.

کلید واژگان: بنی هاشم، قریش، مکه، مدینه، پیامبر «صلی الله علیه وآله»، ابوطالب

() فهرست مطالب

فهرست مطالب

- 1... مقدمه: طرح تحقیق
1. 2... بیان مسأله:
2. 3... علت انتخاب موضوع:
3. 3... سابقه پژوهش:
4. 5... سؤال اصلي:
5. 5... فرضیه:
6. 5... مفاهیم:
7. 6... متغیرها:
8. 6... سئوالات فرعي پژوهش:
9. 6... پیش فرض های پژوهش:
10. 7... اهداف پژوهش:
11. 7... روش گرد آوری اطلاعات و داده‌ها:
12. 7... روش تجزیه و تحلیل اطلاعات و داده‌ها:
13. 8... سازمان دهی پژوهش:
- 9... بررسی منابع:
- 9... المنمق في اخبار قريش - اثر محمد بن حبيب بغدادی (245 هـ):
- 11... أخبار عبدا... بن عبدالمطلب - اثر مؤلف مجهول:
- 11... کتاب طبقات - اثر محمد بن سعد کاتب:
- 11... کتاب مغازی - اثر محمد بن عمر واقدی:
- 12... کتاب تاریخ خلیفه - اثر خلیفه بن خیاط العصفري:
- 13... تاریخ یعقوبی - اثر ابن واضح یعقوبی:
- 13... کتاب تاریخ الرسل الملوک (تاریخ طبری) - اثر محمد بن جریر طبری:
- 13... کتاب سیرت رسول (...سیره النبی) - اثر ابن هشام:

فصل اول: چارچوب نظري ... 14

مقدمه : ... 15

کارکردگرایی ساختاری ... 15

نظام اجتماعی: ... 16

نقش: ... 18

جامعه‌پذیری: ... 19

نقش حمایتی و مفهوم عصبيت در جامعه قبیله‌ای: ... 20

عصبيت: ... 20

حس غرور قومی: ... 21

فصل دوم: قریش و بني هاشم ... 24

مقدمه: ... 25

قریش : ... 25

الف - نسب قریش ... 25

ب - وجه تسمیه قریش ... 26

ج - پیشینه قریش پیش از قصي ... 27

د - قریش در زمان قصي ... 27

ه - قریش در زمان بني عبد مناف: ... 29

و - قریش در زمان هاشم: ... 30

بني هاشم: ... 33

عبدالمطلب (شبيهه) (شبهه الحمد): ... 33

الف - حارث: ... 36

ب - عبدا.. آخرین پسر عبدالمطلب: ... 37

ج - عباس: ... 37

د - حمزه: ... 38

ه - ابولهب: ... 39

و - ابوطالب: ... 39

- جعفر بن ابی طالب یا جعفر طیار: 41...
علی بن ابیطالب «علیه السلام»: 41...
طالب: 41...
ز - زبیر: 42...
فصل سوم: نقش خاندان بنی هاشم در دوران مکی 43...
مقدمه: 44...
بنی هاشم در آغاز دعوت آشکار: 45...
بنی هاشم حامی پیامبر «صلی الله علیه وآله» در مقابل قریش: 47...
حمایت بنی هاشم از پیامبر «صلی الله علیه وآله» در مقابل عکس العمل های تند قریش: 50...
بنی هاشم و هجرت به حبشه: 52...
بنی هاشم و دفاع از پیامبر «صلی الله علیه وآله» در دشواری های شعب: 55...
بنی هاشم و آماده سازی شرایط هجرت: 59...
فصل چهارم: نقش خاندان بنی هاشم در دوران مدنی 64...
مقدمه: 65...
بنی هاشم در آغاز هجرت: 66...
بنی هاشم از جنگ بدر تا احد: 68...
بنی هاشم از احد تا خندق: 73...
بنی هاشم از خندق تا خیبر: 76...
بنی هاشم از خیبر تا فتح مکه: 79...
بنی هاشم از فتح مکه تا وفات پیامبر «صلی الله علیه وآله»: 82...
نتیجه گیری 88...
الف - نقش سیاسی بنی هاشم در زمان پیامبر «صلی الله علیه وآله»: 89...
ب - نقش فرهنگی، مذهبی بنی هاشم در زمان پیامبر «صلی الله علیه وآله»: 95...
ج - نقش اقتصادی بنی هاشم در زمان پیامبر «صلی الله علیه وآله»: 98...

نمودارها 100...

نسب قریش 101... - 1

نسب بنی هاشم 102... - 2

بنی عبدالمطلب 103... - 3

بنی مطلب 105... - 4

سهام برندگان خمس فدک (از بنی هاشم و بنی مطلب) 106... - 5

فهرست منابع 107...

الف) منابع اصلی: 108...

ب) منابع پژوهشی: 111...

ج) مقالات: 112...

() ... پیشگفتار

() ... درآمد

مقدمه:

طرح تحقیق

() ... مقدمه: طرح تحقیق

1. طرح مساله

برخی برهه‌های زمانی، در بردارنده تحولاتی اساسی و مهم در عرصه اندیشه و عمل هستند به گونه‌ای که ساختار جامعه بر اساس آن تحولات، دچار تحول می‌گردد. عصر مشروطه‌یکمی از برهه‌های زمانی است که موجب ظهور تحولاتی مهم در عرصه «قدرت سیاسی» شد و براین اساس نیاز به نگرشی نو و جدید در عرصه «ارتباط» در درونه جامعه را می‌طلبد.

ارتباط انسان‌ها با یکدیگر، با خویشان و با جهان خارج نیاز به شکل‌گیری قالب‌های جدید برای اندیشه‌های نو داشت تا همبستگی و وفاق اجتماعی ایجاد گردد و از گذر این همبستگی و وفاق اجتماعی، گستره‌ای همگانی ایجاد شود و در این عرصه عمومی از طریق تعامل نمادین و بوسیله فرایندهای تبیین، درک، تاویل، تامل و انتقاد، تجربه‌های تحریف شده و سرکوب شده، به صورت سیستماتیک، بیرون کشیده شوند و اختلافات و برخوردها به نحو عقلانی و از طریق ارتباطات و بدون اجبار فیصله یابند.

قانون «از مفاهیم اساسی بود که می‌توانست طرح و اجرای آن، زمینه‌ای باشد برای ایجاد این عرصه عمومی در» جامعه بیمار و رنجور آن زمان ایران. ارتباط صحیح قدرت سیاسی و قانون در این عرصه عمومی می‌توانست گره‌گشایی بسیاری از مشکلات جامعه باشد. در فضای اجتماعی - سیاسی آن روز جامعه ایران، این ارتباط، تحولی بود اساسی در مفاهیم نظم، سلطه و روابط اجتماعی و سیاسی.

بنابراین در این پژوهش سعی خواهد شد چگونگی مناسبات قدرت و قانون در ایران عصر مشروطه 1385 - 1357 مورد بررسی قرار گیرد و مشخص کرد که این مناسبات چگونه شکل گرفت و ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است و تا چه اندازه پاسخگویی مشکلات جامعه بوده است و آیا این ارتباط توانسته موجب ایجاد توافق همگانی و خالی از زور و سلطه در جامعه گردد؟

2. سوال اصلی

مناسبات قدرت و قانون در ایران عصر مشروطه چگونه بوده است؟

3. سوال‌های فرعی

- 1 - قدرت و قانون چیست و چگونه می‌توان با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی، مناسبات آنها را در ایران عصر مشروطه ترسیم کرد؟
- 2 - مناسبات قدرت و قانون در تفکر اسلامی شیعی چگونه است؟
- 3 - چگونه می‌توان مناسبات قدرت و قانون را با نگاهی انتقادی، بر اساس اصول بنیادین بازسازی کرد؟

4. اهمیت موضوع

قدرت « و «قانون» از مفاهیمی هستند که در عرصه سیاست دارای نقش محوری هستند. بامشاهده تاریخ « زندگی انسان، متوجه می شویم که تحقق آرمانها و آرزوهای که انسان دارد در گرو نظم و امنیت است و برقراری نظم و امنیت در گرو قدرت و حکومت است. حکومتها وظیفه دارندنظم، امنیت و رفاه را برای جامعه تأمین کنند تا انسان بهتر زندگی کند. خروج از مرحله «زیستن» به مرحله «به زیستن» در گرو حکومت است. با تحقق «قدرت»، مساله حقوق و تکالیف مردم و دولت مطرح شد و تعیین حق و تکلیف در فرایند تعاملات اجتماعی افراد و گروهها، در جامعه براساس مکانیسمهای پاداش و تنبیه که مبتنی بر قانون و اخلاق می باشند به وجود آمد و با مرور زمان شکل و الگو گرفت. اخلاق ضامن درونی، و قانون ضامن برونی رعایت حقوق و تکالیف انسان در رابطه وی با خدا، خود، جامعه و طبیعت بوده اند.

طرح اندیشه قانون، و «قانون گرایی» در ایران معاصر موجب بازنگری اساسی در ساختار قدرت گردید اما با توجه به گذشت سالها از انقلاب مشروطه هنوز وفاق لازم و تفاهیم بین الاذهانی درباره قانون و عمل به قانون ایجاد نشده است هنوز کسانی هستند که از حوزه قانون، فراتر قرار گرفته اند و از دایره قانون خود را خارج می دانند.

با توجه به این که رابطه صحیح قدرت و قانون به عنوان دو مفهوم محوری سیاست می تواند گره گشایی بسیاری از مشکلات جامعه باشد بنابراین نیازمند آن هستیم تا با کاوش در بستر زمانی «تولد قانون» و ملزم شدن قدرت به قانون و برقرار کردن نسبتی عقلانی بین این دو مفهوم کلیدی، گره گشایی بسیاری از نیازها و مشکلات امروز جامعه ایران در عرصه قانونگرایی و حاکمیت قانون در جامعه باشیم.

5. بررسی آثار

در زمینه مناسبات قدرت «قانون» پژوهش مستقلی صورت نگرفته است به جز مقاله ای که از نگارنده تحت عنوان «مناسبات قدرت و قانون در ایران معاصر» در مجله شیعه شناسی منتشر شده است همچنین کتابی تحت عنوان «معمای حاکمیت قانون در ایران» که به کوشش «عباس عبدی» صورت گرفته است و حاوی مقالاتی از روشنفکران و نخبگان ایرانی دست که سعی به پاسخ این سؤال دارند که «چرا قانون در ایران حاکمیت نیافته است»؟

6. هدف پژوهش

هدف علم پژوهش حاضر آن است که با روشن ساختن مناسبات قدرت و قانون و تبیین این مناسبات و تعیین حدود و کلی و هر یک بتواند ابهامات موجود در این مناسبات را تبیین نماید و به ارائه راه حل در حل این ابهامات پردازد.

7. فرضیه

مناسبات قدرت و قانون در ایران عصر مشروطه، در فضای ارتباطی مخدوش، دارای ابهام بوده است. توضیح فرضیه: در ایران عصر مشروطه، تمام حوزه‌های اجتماعی تحت تأثیر «قدرت سیاسی» هستند یعنی با حاکم بودن فرهنگ تک گفتاری و استیلای قدرت سیاسی بر همه حوزه‌های اجتماعی، فضای ارتباطی، آشفته و درهم پیچیده است به گونه‌ای که تنها رابطه قابل تصور، رابطه ارباب - رعیتی است که نتیجه آن وجود سلطه سیاسی و تن دادن مطلق همه حوزه‌های اجتماعی به سلطه سیاسی است بنابراین با مطرح شدن «قانون» به دلیل مخدوش بودن این؟؟؟؟ ارتباطی، مناسبات بین آنها نیز دارای ابهام بوده است.

8. متغیرها

متغیر مستقل - فضای ارتباطی مخدوش
متغیر وابسته - مبهم بودن مناسبات قدرت و قانون

9. مفاهیم

توضیح مفاهیم کلیدی رساله، کمک خواهد کرد تا بین نویسنده و خواننده و بین پژوهشگر و متون مورد بحث، هم افقی صورت گیرد مفاهیم کلیدی این پژوهش، قدرت و قانون می‌باشند که به توضیح آبی‌ها می‌پردازیم

1. مفهوم قدرت

در فرهنگ عمومی، مفهوم قدرت غالباً تداعی کننده مفاهیمی چون زور، خشونت، ترور، استبداد و امثال آن است و حتی گاهی گفته می‌شود قدرت فساد آور است و قدرت مطلق فساد مطلق بدنبال می‌آورد. (ما هنگامی که می‌خواهیم تعریف دقیقی از قدرت ارائه دهیم می‌بینیم بین صاحب نظرات در مورد مفهوم «قدرت» اختلاف نظر وجود دارد که در اینجا به برخی از تعاریف اشاره می‌شود

برتراند راسل «قدرت را»

(توانایی پدید آوردن آثار مطلوب» می‌داند. 1»

کیت دیویس «قدرت را اینگونه تعریف می‌کند»

(قدرت توانایی نفوذ بر دیگران و بر رویدادهاست. 2»

اندیشمندان دیگری نیز به تعریف قدرت پرداخته‌اند اما تعریفی که در این پژوهش مد نظر است این است که

امکانی که شخص الف در اختیار دارد و از طریق آن می‌تواند رفتار شخص ب را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد به طوری که او را وادار به انجام کاری کند که اگر شخص الف نبود، شخص ب آن کار را (انجام نمی‌داد).» (3)

در این پژوهش، تجلی گاه قدرت، حکومت و نظام سیاسی در نظر گرفته شده است چرا که «قدرت کلیدی‌ترین مفهوم در دانش سیاسی است به طوری که برخی از عالمان علم سیاست موضوع این علم را قدرت دانسته‌اند.» (4) از شرایط اساسی هر حکومتی برای موفقیت در جلوگیری از هرج و مرج، اجرای قانون، ایجاد امنیت و جلوگیری از تجاوز دشمنان خارجی، برخورداری از قدرت و توانمندی است سپس مؤلفه اصلی در سیاست قدرت است که بهره‌برداري صحیح از آن احتیاج به هدف‌گیری عالی انسانی دارد. سلطه یک جانبه معطوف به علایق خصوصی یک فرد یا گروه در ذات قدرت نهفته است چرا که قدرت «امکان تحمیل اراده فرد یا گروه بر رفتار جمعی دیگر» (5) است. بنابراین «قدرت» برای فرد یا گروه مطلوبیت ذاتی دارد و در راستای منافع خصوصی قابل تفسیر است و لازم نیست مطلوبیت آن صرفاً به عنوان مقدمه کسب ثروت اقتصادی باشد لذا در هر سطحی رابطه سلطه‌آمیز یک سویه وجود داشته باشد آنجا «قدرت» وجود خواهد داشت.

سیاست هم ابزارهای ظاهری سلطه، ساختارهای سیاسی و نهادهای سیاسی را دربرمی‌گیرد و هم آن چنان تمایلی که بر اساس آن افراد و گروهها در سطوح مختلف اجتماعی تلاش می‌کنند به صورت یک سویه و به هر (طریق دیگران را مطیع خود کنند). (6)

مهم‌ترین ویژگی عرصه سیاسی در دنیای مدرن، هدف شدن ذاتی قدرت است، سیاست حوزه‌ای است که به علایق خصوصی معطوف است. سیاست به معنی چگونگی از میدان به دربردن رقبا و مخالفان است. (7) بر این اساس «لاسکی» معتقد است «سیاست علمی است که به مامی آموزد چه کسی می‌برد؟ چه می‌برد؟ کجا می‌برد؟ و چگونه می‌برد؟ و چرا می‌برد؟» (8) در این حوزه، عقل محاسبه‌گر برای گرفتن اطاعت بیشتر، به کار می‌افتد به عبارتی قانون‌های قدرت بر اساس منافع، رفتار می‌کند نه بر اساس استدلال، جنس کار یک دولت مرد حفظ (منافع، توسعه منافع و... است). (9)

قدرت، ریشه در درون انسان‌ها دارد. انسان‌ها به قدرت، میل ذاتی دارند و بر اساس آن روابط و مناسبات سیاسی در جامعه شکل می‌گیرد، همه انسان‌ها خواهان قدرت هستند و قدرت، مقدمه چیز دیگری نیست و آگاهانه مورد طلب همگانی است. البته در عمل، کسانی قدرت را به دست می‌گیرند که توانایی‌های لازم را بیشتر از دیگران در (دست دارند). (10)

با چنین نگاهی است که جمله معروف «لرد اکتن» معنی پیدا می کند که «قدرت موجب فساد می شود و قدرت مطلق موجب فساد مطلق» (11) البته این تمایل نه به معنی شر محض بودن قدرت یا تلازم ذاتی قدرت با فساد، بلکه موجود بودن زمینه فساد و امکان در غلطیدن انسانها در انواع مفساد اخلاقی است.

هابرماس در بحث «کفش ارتباطی» دو نوع کفش را از هم تفکیک می کند:

کفش ارتباطی، که طی آن کنشگر در جستجوی رسیدن به تفاهم است.

کفش استراتژیک، کفش های ابزاری هستند که در جهت کسب موفقیت در برابر هموردی برخوردار از عقلانیت و دارای منافع متضاد، صورت می گیرند. (12) بنابراین عقلانیت ابزاری که از آن به «عقل استراتژیک» تعبیه می شود، نظام های فرعی کنش را تشکیل می دهد که یکی از آنها نظام سیاسی است. (13)

عقلانی شدن در هر دو حوزه کنش ارتباطی و کنش استراتژیک وجود دارد اما با هم متفاوتند: عقلانی شدن در حوزه کنش ارتباطی، تکامل مثبت است، چرا که عقلانی شدن در اینجا به معنی کنار زدن جنبه هایی از ارتباطات است که موجب مخدوش سازی ارتباطات می شوند، در حالی که عقلانی شدن در حوزه کنش استراتژیک، نیازمند تصمیم گیری های هدفمند و ابزار گرایانه است که معمولاً موجب از خود بیگانگی و بوروکراتیک شدن جهان نو تلقی می شود. (14) به عبارتی می توان گفت حوزه سیاست با واسط «قدرت» تحت هدایت عقلانیت استراتژیک هستند یا به عبارتی محل بروز عقلانیت استراتژیک، حوزه سیاست است.

خرد استراتژیک در حوزه سیاست، آن گونه خردی است که کنشگران تحت تأثیر آن دنبال پیشنهاد کردن منافع خصوصی می باشند گسترش چنین عقلانیتی در یک نظام اجتماعی به نظر هابرماس، دیوانی کردن (15)

نقش های شهروندان است که در نتیجه سیاست زدگی موجود مجموعه مناسبات اجتماعی در امواج قدرت سیاسی غرق می شود و کنشگران تحت امواج سیاسی به صورت اشیاء وابسته به دیوان سالاری درمی آیند سلطه قدرت سیاسی، انسانها را در خود فراموشی به صورت شیء گونه تبدیل کرده، در دست ساختارهای سیاسی (منعطف می گردند و از وضعیت سوژه های خود آگاه بیرون می آیند. (16)

بنابر آنچه گفته شد، قدرت بیانگر رابطه ای الزام آور بین دو گروه حاکم و فرمانبردار است که در این چارچوب، دسته نخست، گروه دوم را تابع اراده خود می کند و تمامی کنشهایی که هدف آنها اعمال یک سویه قدرت به منظور اطاعت از دیگری است در زیر مجموعه سیاست قرار می گیرد و مصداق برجسته چنین حوزه ای «قدرت سیاسی» دولت است استمرار کنش های استراتژیک در حوزه سیاسی مانند کنش های دیگر در آخرین نقطه به مرحله نهادین شدن می رسند در این نقطه، گسترش یک جانبه چنین کنش هایی بیانگر وضعیتی روانی - اجتماعی است که تحت تأثیر آن انسان اجتماعی شاهد استثمار جهان زیست از طریق سیستم با واسط قدرت خواهد شد.

مفهوم قانون 2.

از جمله مفاهیمی که در اندیشه آثاری مهم درباره آن پدید آمده است «قانون» است. قانون به معنای قواعد رفتاری اجباری، بدون شک به قدمت اجتماع بشری است زندگی مسالمت آمیز افراد یک جامعه، تنها در صورت رعایت قواعد ممکن می شود. خیلی پیش از اینکه انسان از طریق تکامل یافتن زبان بتواند احکام کلی را در قالب کلمات بیان کند، فرد فقط در صورتی به عنوان عضوی از یک گروه پذیرفته می شد که (خود را با قواعد آن سازگار می کرد). (17)

افلاطون در کتاب «قانون» از زوایای مختلف به بررسی «قانون پرداخته است و معتقد است که اگر افراد جامعه به دنبال صلح و صفا در زندگی جمعی هستند باید بدانند از چه قواعدی پیروی کنند: چنین قواعدی از طریق قانون به آنان تعلیم داده می شود. (18) در اندیشه سیاسی افلاطون، قانون چون قیدی است که به قدرت زده می شود تا فضای لازم را برای حضور حکمت در جامعه فراهم آید چرا که از نظر او، هدف یک قانونگذار، ایجاد هر چه (بیشتر حکمت در جامعه است). (19)

افلاطون بیان می دارد که انسان هیچ گاه در مقابل قانونی که اجرا شدنش شهروندان کشور را به عناصری بد یا بدتر تبدیل می کند سر طاعت فرود نیاورده و بنابراین سعی کنید که قوانین جامعه را همیشه با توجه به نحوه تأثیرشان در تربیت شهروندان مورد ستایش یا سرزنش قرار دهید. همچنین بیان می کند که پیش از پذیرفتن هر قانونی آن را به محک عقل سلیم بنزید و مطمئن شوید که نویسندگان آن را فقط به این منظور که عقل و احساسات شما را بفریبند و این هر دو را به سوی کسب سود و تأمین ثروت منحرف سازند، ننوشته (باشند). (20)

ارسطو، موضوع قانون را در قلمرو و حکمت عملی می داند بنابراین درک وی از قانون در قلمرو تجربیات انسانی است که با منش انسانی سر و کار دارد وی معتقد است که خوبی یا بدی انسان ذاتی نیست و فضیلت های انسانی حاصل تربیت انسان ها در جامعه است که در این میان «قانون» نقش اصلی را بازی می کند چرا که قانون می تواند انسان را به نیک رفتاری هدایت و تربیت کند به گفته ارسطو، قانونگذاران شهروندان را با شکل دادن به عادات در آنها نیک می سازند. ارسطو در «سیاست» به قانون اشارات کلیدی متعددی دارد. در نقطه نظرات ارسطو در باب قانون به خوبی می توان دیدگاه وی در باب قدرت و سامان سیاسی را فهمید در تعریف هنجاری از قانون، ارسطو می گوید: «هر چیزی از هوس، وارسته باشد بهتر از آن چیزی است که . . . «گرفتار هوس باشد». «قانون از هر گونه هوس برکنار است هوس... جانوری درند خوست و شهوت حتی برگزیدگان را کوردل می گرداند اما قانون حرزی است از . . .» (همه هوس ها پیراسته). (21)

ارسطو به اصالت حکومت مبتنی بر قانون تأکید دارد و معتقد است در حالی که قدرت می تواند با هوسها و سوداهای آدمیان پیوند بخورد، قانون فارغ از چنین پیوندی است و برای «خوبی حکومت» دو شرط در نظر دارد، یکی پیروی مردم از قوانین و دیگری خوبی خود قانون. وی در قالب دیدگاه هنجاری خویش تمایزی بین قانون خوب و قانون بد قائل می شود و می گوید: «... قوانین موافق با انواع درست حکومت، خوب، و قانون موافق با انواع منحرف حکومت، بد است.» (22) وی خوب بودن قوانین را به دو صورت مطلق و نسبی می داند و معتقد است که مطلق بودن خوبی قوانین دلالت بر خوبی آن در همه جا دارد و نسبی بودن خوبی آن دلالت بر (خوبی آن در محیط و وضع مردم معینی دارد. 23)

ارسطو بیان می کند که در جامعه ای که قانون فاقد قدرت باشد حکومت هم وجود ندارد. قانون از هر چیزی باید برتر و والاتر باشد و حق زمامداران کشور برای به کار بردن نیروی قضاوت شخص فقط تا آنجا معتبر است که این نیرو را در تعیین تکلیف جزئیات و خصوصیات قانون به کاراندازند، نه این که خود قانون را زیر پا بگذارند. (24)

وی معتقد است که اجازه دادن به قدرت یا اراده ای به این مافوق قانون قرار بگیرد، مفهومی ناپسند است در حالی که وجود قانون برای جامعه سیاسی اهمیت حیاتی دارد و هیچ قدرتی، برتر از قانون و حاکم بر (قانون، وجود ندارد. 25)

هابرماس، وضع قانون توسط سوژه فردی در ساختار سرمایه داری مدرن را فارغ از اعمال قدرت و سلطه عوامل سلطه گر نمی داند. وی معتقد است غایت حیات انسان، رهایی است یعنی شرایطی که فارغ از هر گونه سلطه بر انسانها باشد چنین شرایطی تنها از طریق وضع قوانینی که مبتنی بر آراء آزاد همه افراد و نه سوژه فردی باشد ممکن است و به استقلال جمع از هر گونه اعمال سلطه درونی و بیرونی تقدم و تعیین کنندگی می بخشد چنین سوژه جمعی حاصل وجود عقل تفاهمی (ارتباطی) است و نه عقل فردی. عقل تفاهم از عقل عملی به این جهت متمایز است که به یک بازیگر فردی یا یک کلان سوژه در سطح دولت یا جامعه اطلاق نمی شود. بلکه آنچه عقل تفاهمی را ممکن می سازد، آن وسیله زبانی است که تنها از طریق آن تعاملات به همدیگر تنیده می شوند و شکل های زندگی ساخته می شوند و این مجموعه ای از شرایط را شکل می دهد که هم قادر می سازد و (محدود می سازد. 26) هم

هابرماس تلاش می کند نشان دهد که می توان به پرسش های عملی، پاسخ های عقلانی داد و این کار را با دلیل و از طریق نیروی بحث انجام داد. وی در پی آن است که با متکی کردن هنجارها، از جمله قوانین سیاسی - مدنی بر مبانی محکمی که بتوانند ضامن اعتبار و مشروعیت این هنجارها باشند راه حلی برای مسئله مشروعیت بیابد لذا معتقد است که چنین کاری از عهده نظریه گفتگو برمی آید بر اساس این نظریه فقط آن هنجارهایی پذیرفته

می‌شوند که بتوانند پذیرش عمومی را در حوزه کاربردشان جلب کنند، این اصل کلیه هنجارهایی را که محتوای آنها و محدوده اعتبارشان خاص باشد به علت عدم جلب وفاق، نفی می‌کند. (27) و مرجع نهایی در تعیین اعتبار، صحت و اصالت هر هنجاری را وفاق عمومی می‌داند.

وفاق به عنوان آن چه عموم اعضاء یک جامعه قائل به آن هستند تنها از طریق گفتگو مابین اعضاء جامعه حاصل می‌شود و همه افراد جامعه بدون محدودیت برای هیچ فرد یا گروهی، حق شرکت در فرایند گفتگو را دارند و در عین حال همه متعهد می‌شوند که پای بند به وفاق حاصل از این گفتگو باشند بنابراین هر هنجاری آن زمان قابل اتکاء و اعمال است که حاصل گفتگوی بین افراد جامعه باشد در نتیجه مخاطبان قانون، فهم درستی از نظام (حقوقی) که توسط خودشان ساخته شده است به دست می‌آورند. (28)

در این میان آن چه قابل توجه است نقش موانعی است که بر سر راه گفتگو توافق و وفاق وجود دارد. هابرماس در این زمینه به آن چه خدشه دار شدن رابطه بین الاذهانی می‌شود می‌پردازد و به نظر وی در ساختار سرمایه داری، خشونت ساختاری، که از طریق وسایل ارتباط جمعی در جهت حفظ وضع موجود اعمال می‌شود عامل اصلی خدشه دار شدن رابطه بین الاذهانی است. خشونت ساختاری مانع رابطه آزاد اذهان اعضاء جامعه با یکدیگر است. قدرت در جامعه سرمایه داری در جهت تأمین منافع طبقاتی است و نمی‌تواند متکی بر وفاق عمومی باشد لذا مانع از خود آگاهی افراد می‌شود بنابراین در جامعه مدرن و در ساختار سرمایه داری، قانون درگیر چالش‌های قدرت است.

مناسبات قدرت و قانون . 3

در هر نظام اجتماعی، سه حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ به زندگی انسان‌ها شکل می‌دهند وقتی که ما از واژه «مناسبات» استفاده می‌کنیم منظور این است که بین این حوزه‌ها روابطی وجود داشته باشد که

الف) هر حوزه یا هر بعد، حد و مرزهای بعد دیگر را مشخص کند

ب) در فرایند بلند مدت تاریخی موجب تکامل مثبت و همه جانبه جامعه

شوند به این صورت که موادی با عقلانیت ابزاری، عقلانیت ارتباطی نیز مراحل تاریخی را طی کند لذا باید قوانین سه حوزه‌های اجتماعی رشد کنند و با تکامل عقلانیت ارتباطی سیستم به جهان زیست بازگردد؛

ج) این ارتباطات، موجب «تعادل» شود یعنی انسجام اجتماعی توسط عقلانیت ارتباطی ایجاد گردد یعنی فقط عقلانیت ابزاری رشد نداشته باشد بلکه عقلانیت ارتباطی نیز همزمان، رشد کند

د) اگر این ارتباطات به صورت یک سویه رشد کند در این صورت یک حوزه بر حوزه‌های دیگر مسلط می‌شود و در این صورت عقلانیت ابزاری حاکم می‌شود و لذا جهان زیست توسط سیستم، تحت سلطه قرار می‌گیرد

10. چارچوب نظری

نظریه «کنش ارتباطی هابرماس» عهده دار تبیین تئوریک این پژوهش است که در فصل اول به تبیین آن می پردازیم.

11. نقطه تمرکز بحث

:تمرکز پژوهش حاضر روی دو نقطه است

1. به لحاظ زمانی و مکانی روی ایران از انقلاب مشروطی تا سالهای پایان رژیم پهلوی و روی کار آمدن انقلاب اسلامی می باشد غیر سالهای 1285 - 1357
2. به لحاظ روش و نظریه، روش انتقادی و نظریه کنش ارتباطی به عنوان چارچوب نظری، برگزیده شده است.

12. مفروضات

1. ارتباط صحیح، متضمن فرض وجود گویندگان و شنوندگان آرمانی و کاملاً عقلانی و علاقه مند به فهم یکدیگر و شناسایی بین الاذهانی اعتبار سخن یکدیگر، از موضعی عقلانی است
2. انسان در «جهان زیست» زندگی می کند و در این جهان، کنش های خود را از طریق ارتباط، هماهنگ می سازد.
3. هر چه «جهان زیست» از عقلانیت ارتباطی بیشتری برخوردار باشد، بهتر می تواند در مقابل نیروهای مخرب، مقاومت کند.

13. سازماندهی پژوهش

پژوهش حاضر از یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه برخوردار است. در مقدمه طرح تفصیلی پژوهش خواهد آمد. فصل اول و دوم عهده دار تبیین تئوریک پژوهش می باشد که در فصل اول نظریه کنش ارتباطی هابرماس تبیین می گردد و در فصل دوم به تبیین نظری مناسبات قدرت و قانون در جهان زیست ایران پرداخته می شود. در فصل سوم قدرت و قانون در عصر قاجاریه (انقلاب مشروطه) مورد تحلیل قرار می گیرد و در فصل چهارم مناسبات قدرت و قانون در عصر پهلوی مورد بررسی قرار می گیرد. خاتمه، پایان بخش مباحث پژوهش و عهده دار ارائه پاسخ به سوال اصلی پایان نامه خواهد بود.

فصل اول:

چارچوب نظري

() . . . فصل اول: چارچوب نظري

مقدمه

بررسی مناسبات قدرت و قانون در ایران عصر مشوره با استفاده از نظریه کنش ارتباطی هابرماس صورت می‌گیرد نظریه کنش ارتباطی هابرماس نظریه‌ای است زبان شناختی درباره نظام‌های اجتماعی که با توجه به کلیت آن و عدم اختصاص آن بر یک جنبه خاص در سطوح خرد و کلان، ابعاد مختلف یک رابطه اجتماعی . مطلوب را توضیح می‌دهد

هابرماس تلاش می‌کند تا به تکمیل پروژه تجدد بپردازد لذا تضادهای سیاسی‌ای که در دهه‌های اخیر در چارچوب قواعد و مبارزات نهادهای پارلمانی و دیگر ساختارهای رسمی سیاسی، خود را نشان داده‌اند و توجه همه آن‌ها به مسائلی نظیر توزیع ثروت و در آمد ملی، مسئله امنیت ملی، توسعه اقتصادی، حقوق، قانون، نظم و امثال آن‌ها می‌باشد در نظر هابرماس از دیدگاه تازه‌ای مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند به عبارتی هابرماس سعی دارد با طرح نظریه «کنش ارتباطی» ساختار شیء انگاشته شده سیستم را از طریق کنش ارتباطی، بار دیگر به «زیست‌جهان» برگرداند و از این طریق سرمایه داری متاخر از بحران‌ها خلاصی یابد چرا که سرمایه داری متاخری با واسطه‌های پول و قدرت، زیست جهان را استعمار کرده است

بنابراین در این پژوهش با استفاده از نظریه کنش ارتباطی هابرماس به بررسی مناسبات قدرت و قانون در عصر مشروطه می‌پردازیم برای ارائه تحلیلی درست از مناسبات قدرت و قانون در ایران عصر مشروطه نیازمند شناخت ویژگی‌های زیست ایرانی و آتام بخشان این جهان زیست و همچنین چگونگی ظهور عرصه عمومی در ایران هستیم لذا در فصل دوم به پیشین نظری‌ویژگی‌های جهان زیست ایران می‌پردازیم و سعی می‌کنیم تا نظریه هابرماس را در مورد جامعه ایران، که ویژگی شاخص آن اسلامی بودن آن است، بازسازی نماییم بنابر آن چه گفته شد این بخش شامل در فصل خواهد بود در فصل اول به تبیین نظریه کنش ارتباطی هابرماس پرداخته خواهد شد و در فصل دوم به تبیین نظری جامعه ایران بر اساس مفاهیم کلیدی نظریه کنش ارتباطی پرداخته خواهد شد.

نظریه کنش ارتباطی

در نظریه کنش ارتباطی، هابرماس بر اساس سه مقوله کار، زبان و قدرت به تحلیل جامعه می‌پردازد و اندیشه اساسی در نظریه هابرماس، اندیشه کنش ارتباطی و مفاهمه است که حوزه‌ای از خواسته‌های راستین و مشترک بشری را بر می‌نمایاند که در زبان خالی از خدشه و ایدئولوژی قابل بیان است چرا که ایدئولوژی به ارتباط و (مفاهمه، خدشه وارد می‌کند اما امکان رهایی از آن و حرکت به سوی «وضع کلامی ایده آل» وجود دارد. (29) از جمله مفاهیم اساسی نظریه هابرماس، مفهوم «زیست جهان» است. «زیست جهان» یا «جهان زندگی» یا «جهان زیست» عرصه عمل انسانی را می‌سازد و عبارت است از عرصه گفتمان آزاد و برابر، عرصه درک عقلانی و «اجماعی هنجاری» که از فرایند تفسیر هم یارانه مشارکت‌کنندگان حاصل می‌گردد و عقلانی شدن زیست جهان نشانه آزاد شدن عقلانیت بالقوه ذاتی در کنش تفاهمی و ارتباطی است و راه را برای رهایی اصیل و واقعی هموار می‌سازد، لیکن از آنجا که زیست جهان، مدام در معرض تهدید از سوی احکام سیستمی حاکم بر تولید و سوددهی قرار دارد، لذا کنش متقابلی که از طریق «واسطه زبان» صورت می‌گیرد ممکن است بوسیله زبانی که دیگر حاوی عناصر عقلانی نیست، دستخوش تحریف و کشر دیسگی گردد، اگر زیست جهان مستعره شود (نتیجه آن تمرکز و فرهنگ، افزایش انفعال و افول اقتدار خواهد بود. (30) مفهوم «زیست جهان» به عنوان یکی از عناصر کلیدی «کنش ارتباطی» وسیله‌ای است که از طریق آن کنش ارتباطی در سه جهان طبیعت، جامعه و خود تحقق می‌یابد. (31) زیست جهان در سطح اجتماعی بین فردی یا (چند فردی با به کارگیری گفتار - کنش در روند کنش ارتباطی، مورد بحث قرار می‌گیرد. (32)

زبان، کلیدی‌ترین عنصر ارتباط، مفاهمه و لغو سلطه

از جمله اجزاء و عناصر مقوم و سازنده زیست جهان، «زبان» است هابرماس زبان را جهت و توافق میان دو یا چند ذهن متکلم و کنشگر استخدام نمود تا به یک وضعیت «گفتار آرمانی» نائل گردد گفتار آرمانی وضعیتی اطلاق می‌گردد که آدمیان در آن با همدیگر مفاهمه و رابطه گفت و شنودی داشته باشند و به عبارت صریح‌تر، انجام گفت و گو به مفاهمه مطلوب تبدیل گردد. (33) هابرماس، زبان را ابزاری جهانشمول و نه محدود به عده یا زبان خاصی می‌داند که از آن می‌توان برای ایجاد ارتباط استفاده نمود و معتقد است که انسان به واسطه انسان بودن و فراتر از قواعد صرف و نحو، از ظرفیت و قابلیت زبانی برخوردار است اما آدمیان در عصر جدی، سعادت را در سلطه بر دیگران پنداشته و به همین دلیل وسعت سلطه خود را بر محدوده زبان هم گسترانده‌اند بنابراین برای رسیدن به «گفتار ایده آل» باید از سلطه تحمیلی بر زبان خلاصی یافت تا بتوان زبان را (به مشابه ساز و کار وفاق‌انگیز و بین‌الذهانی تحلیل مسائل اجتماعی به کار گرفت. (34)

هابرماس بیان می‌کند که، بیان عمومی و تعامل همگانی باعث می‌شود تا امیال غیرارادی ناخودآگاه و سرکش به قدرت زبان، گفتار و کلام تسلیم شوند چرا که فرآیند بیان کلامی باعث می‌شود تا عقلانیت‌ها و امیال نهفته غیر ارادی و ناخودآگاه در یک نظم نمادین جذب شوند اهمیت نغله نمادین به این است که به واسطه همگانی بودن، ارج و اعتبار می‌یابد. در عرصه همگانی است که تجربه خصوصی شده، سرکوب شده و ناشناخته مانده، ارتباط برقرار می‌کند و از حالت ناشناختگی خارج می‌شود. وقتی این تجربه خصوصی و درونی از حالت خصوصی بودن رها شد و با مخزن بزرگ معنی‌ها و تغییرهایی که تنها در چهارچوب گفتار و از طریق تعامل قابل دسترسی اند، ارتباط می‌یابد، نتیجه عین «همگانی بودن» و «مرتبط بودن» است که گفته می‌شود سلامت عقلی، یک دستاورد ارتباطی و اجتماعی است و در عوض، حبس انفرادی به دلیل گسیختگی زندانی از ارتباط عمومی معمولاً منجر به دیوانگی می‌شود و این عارضه بدون توجه به ماهیت تک ماندگی و اوضاع روان شناختی «شخص در جمع» و «شخص تنها» قابل فهم نیست. بنابراین از طریق رجعت به جمع و عرصه عمومی، می‌توان عوارض خصوصی شده و سرکوب شده را احیاء کرد و این تنها با استفاده از زبان و ساخت همگانی ممکن است. (35)

هابرماس با استفاده از مباحث «زبانی» سعی دارد به وضعیتی فایل شود که در آن اختلافات و برخوردها به نحوی عقلانی و از طریق ارتباطات و بدون اجبار، ضیله یابند به عبارتی می‌توان گفت فرآیند تولید کلام و ایجاد ارتباط در منظومه فکری‌ها بر ماس به منظور لغو سلطه و کشف زوایای تحریف نشده زیست جهان است هابرماس معتقد به وسیله «بیان عمومی» است که می‌توان وجوه خفته، فراموش شده و تحت سلطه زندگی آدمی را فعال کرد بنابراین جامعه‌ایده‌آل، جامعه‌ای مبتنی بر ارتباط است و چه ابزار و مکانیسمی بهتر از زبان می‌تواند

با طرح معضلات مشابه، فرایند تکوین تفاهم و تعمیق، رهایی را میسر سازد. بنابراین برادها بر ماس، «بیان» حمد (است و این بیان یا سخن است که تکوین تحکیم تفاهم و تحقق مباحثه عمومی را امکان پذیر می سازد. (36) بنابراین هابرماس عمل ارتباطی را تعامل حداقل در عامل که قادر به سخن گفتن هستند... و روابط شخصی برقرار می کنند... می داند که عاملان در پی رسیدن به درکی درباره وضعیت عمل نقشه های عمل و خودشان (هستند، تا اعمال خویش را بر اساس توافق هماهنگ کنند. (37)

عقلانیت ارتباطی: گسترش ارتباط انسانی

نکته ای که در آراء هابرماس حائز اهمیت است این است که وی «نقد» را جهت زدودن نابسامانی ها، تناقض ها و عوامل دشواری ساز ارائه می کند تا طرح ناتمام مدرنیته را به انجام برساند، وی دو نوع عقلانیت را مطرح می کند:

1. عقلانیت ابزاری، که خود را همچون خواست یا اراده منفعت و مصلحت می داند و این نوع خرد در حد «تکنیک» مطرح می شود یعنی در حد سازماندهی عقلانی نیروهای جهت رسیدن به هدفی از پیش تعیین شده یعنی خرد، ابزاری است بر ارسطه بر طبیعت و انسان، که اگر این ابزار بودن را برداریم می شود. عقلانیت اقتصادی.

2. عقلانیت ارتباطی که خرد را ساحت ارتباطی و اجتماعی می داند که زاده مصلحت اندیشی و چاره جویی (جمعی و مکالمه است یعنی خرد در حد مفهومی اخلاق مطرح می شود. (38)

: با توجه به این دو نوع عقلانیت، هابرماس دو نوع کار را مطرح می کند

1. پراکسیس؛ که کنش ابزاری است که با قاعده های تکنیکی تعیین می شود و استوار به دانش تجربی است . یعنی یک کنش هدفمند و ابزاری که یک هدف از پیش تعیین شده ای را بوسیله ابزاری منتخب دنبال می کند . پراتیک؛ که کنش متقابل یا کنش ارتباطی است که به پذیرش حقوق برابر و کامل طرفین مکالمه بستگی . 2. دارد یعنی فعالیت متقابل ارتباط انسانی که هابرماس از آن به «خرد ارتباطی» تعبیر می کند یعنی گونه ای از عقلانیت که بر اساس «تلاش مداوم برای درک یکدیگر، استوار است و قلمرو این کنش متقابل، قلمرو اجتماعی (است. (39)

در این قلمرو اجتماعی، هنجارهای اجتماعی حاکم هستند که این هنجارها بر خلاف قاعده های تکنیکی همواره به ارتباط و مکالمه انسان وابسته اند بنابراین هابرماس این دو نوع کار را از هم جدا می کند و معتقد است که خود ابزاری در گسترده کنش ابزاری به کار می رود و موجب گسترش نظارت تکنولوژیک به طبیعت و سرانجام گسترش شکلهایی از نظارت بر زندگی اجتماعی می شود اما عقل و خرد ارتباطی در گستره کنش ارتباطی یعنی

گسترش ارتباط انسانی که مناسبان استوار به سلطه را پشت سر می گذارد به کار می رود چرا که وقتی ما کار (تکنیک) می کنیم در محدوده قراردادی کار می کنیم اما در کنش ارتباطی، از این شرایط قرار دادی بیرون می آئیم (وارتباط آزادانه و رها از سلطه داریم). (40)

هابرماس، می گوید که نتیجه «خرد ابزاری» مدرن از بیرون رفتن آزادی و از کف رفتن معناست لذا وی سعی می کند تا این مشکل را از طریق طرح «خرد ارتباطی» که هسته اصل آن را «مکالمه» تشکیل می دهد حل کند و مشکل از بین رفتن «آزادی» و «معنا» را پیدا کند بنابراین بیان می کند که ما همواره واقعیت را در سه دانش ممکن:

یا سه چشم انداز استعلایی متمایز می شناسیم

1. (اطلاعات): که از دستیابی تکنیکی ما به ابژه ها خبر می دهد و قدرت کنترل فنی را افزایش می دهد.
2. (تاویل): امکان جهت گیری کنش های ماست در چارچوب سنت های مشترک.
3. تحلیل یا واکاوی یا ژرف کاوی: که در حکم وابستگی دانسته های ماست به دانش پیشین که انسان را از (قید قدرت های جا افتاده رها می کند). (41)

این سه شکل دانایی (اطلاعات، تاویل و تحلیل) وابسته اند به مجموعه پیچیده ای از منافع که در کار، زبان و سلطه نمایان می شوند بنابراین هر مقوله دانایی در پیرک علوی شکل می گیرند که این علوم به کار، زبان و سلطه وابسته اند این علوم عبارتند از

1. علوم تجربی - تحلیلی (اطلاعات)
2. علوم تاریخی - تاویلی (تاویل)
3. علوم انتقادی - نظام مند؛ که با علائق رهایی بخش سر و کار دارد و در صدد افشا و تغییر روابط سلطه آمیز (ایدئولوژیک و جا افتاده اند). (42)

موضوع علوم انتقادی که مورد بحث هابرماس است، پدیدارهایی است دگرگون شونده که جز از راه نقد به ریشه ها و پیشنهاد هایشان دانسته نمی شوند. سر مشق این علوم، روان کاوی است و اصل آنها «تحلیل» است اما به معنایی خاص و در قلمرو و سلطه، معنا دارند، این علوم دارای منفعت «رهایی» هستند و دیدگاه استعلایی شان رهایی از نسبت هایی است که به ظاهر طبیعی می آیند مثل سلطه. پس این علوم سه منفعت را در پی دارند: منفعت تکنیکی (توسط علوم تجربی، تحلیلی؛ منفعت پراتیکی) توسط علوم تاویلی - تاریخی؛ منفعت رهایی بخش (توسط علوم انتقادی) و به سه شکل متفاوت، نیروهای کار، زبان و سلطه را به کار می برند و سه گونه متمایز سازماندهی اجتماعی را ایجاد می کنند لذا سه قلمرو علمی را ایجاد می کنند

1. (اطلاعات) گسترش دهنده نظارت تکنیکی است در گستره کار.
2. تاویل (کنش رابطه سیاق زبان، مشترک می کند).

(تحلیل) می‌تواند آگاهی را از حجاب ایدئولوژی رها کند. 3.

(در هر کدام از این سه قلمرو علمی گونه خاصی از کنش متقابل وجود دارد. (43)

هابرماس سعی می‌کند تا یک الگویی طرح کند تا ارتباط را به «احتمال دانایی» یا «درک متحمل» استورا کند و سرمشق این الگو را «مکالمه» قرار می‌دهد لذا می‌گوید سرمشق دانایی «مکالمه» است البته مکالمه به معنای اجتماعی. لذا وی بیان می‌کند که مصلحت انسان و شرط‌استیلائی او بر تقدیرش در این است که با دیگران به گونه‌ای عقلانی زندگی کند و در سه طرح متفاوت تکنیک، ادراک متقابل و رهایی نقادانه از محدودیت‌ها، با هم همکاری کنند و بر اساس ضرورت همکاسی، اهمیت زبان، آشکار می‌شود در اینجا هابرماس بیان می‌کند که وقتی ماکالمه را می‌پذیریم یعنی می‌پذیریم که امکان توافق نظر وجود دارد و امکان رسیدن به حقیقتی که به گونه‌ای مشترک گوینده و شنونده به آن دست یابند وجود دارد. وی معتقد است که علم و تکنولوژی ما را به اهداف تعیین شده نزدیک می‌کند اما آن هدف اخلاق که هدف تعیین شده را برگزیده یا توجیه می‌کند و به آنها مشروعیت می‌دهد وجود ندارد. لذا باید از علوم طبیعی بگذریم و به روش هرمنوتیکی - تاویلی روی بیاوریم (لذا وی علوم انسانی را چون «گسترش اخلاقی» می‌داند. (44)

لسنزه همگانی: عرصه اظهار نظر آزادانه، مکالمه و چاره جوئی

هابرماس، بیان می‌کند که بین دولت و جامعه مدنی یک فضایی قرار داد به نام «گستره همگانی» با «فضای اجتماعی» که در این گستره، مجموعه‌ای از کنش‌ها و نهادهای فرهنگی که دارای نقش‌های ویژه سیاسی - اجتماعی و حتی اقتصادی هستند وجود دارد که این کارکردها، جنبه عمومی و همگانی دارد که از نفوذ نیروها و نهادهای دولتی، مستقل و مصون هستند. در این گستره اظهار نظر آزادانه، مکالمه، بحث و چاره جوئی در مسائل همگانی صورت می‌گیرد و هرکس بالقه حق و قدرت شرکت در این فضا را دارد و هیچ کس بر دیگری برتری ندارد. لذا در چنین فضایی، دولت مردان و متنخذهای هم از شهروندان عادی هستند، در این فضا، روزنامه‌ها و نشریه‌ها نقش مهمی دارند لذا بحث آزادی بیان مطرح شد و منطق تازه‌ای به نام «منطق گفت و گو» شکل گرفت و بحث «افکار عمومی» مطرح می‌شود که «گستره همگانی» است. (45)

با رشد و تولید و تکنیک و ظهور نمادهای تازه، و تکامل ابزار ارتباطی و رسانه‌ها و نشریات، گستره همگانی نتوانست رشد کند و قدرتش رو به ضعف نهاد یعنی گستره همگانی یک کارکرد منفعلانه یافت و دولت توانست دخالت روز افزونی در مسائل اقتصادی پیدا کند و وسیله‌ای شد برای توجیه کنش‌ها و برنامه‌های دولت در زمینه زندگی هر روزه، بنابراین در این روزگار به نظارت تکنولوژیک، ارتباط پراتیک را شکست داده است در حالی که

گستره همگانی استوار است به آزادی عقیده و بیان، بحث منطق مکالمه که اینها همه بنیان‌های دموکراتیک (هستند و از همه مهم‌ترین معیارهای مشروعیت و صلاحیت اقتدار سیاسی هستند). (46)

بنابراین هابرماس تنها راه برای رهایی از سلطه و آزادی و تقویت گستره همگانی را بازگشت به «کنش ارتباطی چون یک اصل» می‌داند چرا که معنای نهفته در واقعیت اجتماعی چیزی از پیش تعیین شده نیست بلکه بر اساس کنش اجتماعی افراد و تعریف آنها از وضعیت‌های خاصی که کنش می‌آفرینند، شکل می‌گیرد یعنی واقعیت اجتماعی بینا ذهنی است که بین افراد جامعه به بحث گذاشته می‌شود و به یاری کنش متقابل، کشف و شناخته می‌شود لذا تاویل هر یک از افراد اهمیت پیدا می‌کند و برای امکان ارائه دقیق و درست ن باید اصول برابری و آزادی بیان رعایت شود.

برای برقراری همه این اصول و شکل‌گیری این گستره همگانی، عنصر کلیدی «حاکمیت عقلانیت ارتباطی است که ریشه‌اش در زبان نهفته است و می‌تواند موجب همبستگی و وفاق اجتماعی شود چرا که ضامن تقاسم بین الاذهانی و توافق خالی از زور و سلطه است بنابراین زیست جهان که مرکز عقلانیت ارتباطی است در مقابل سیستم قرار می‌گیرد که مرکز سلطه و عقل تک‌گفتاری است و مبتنی بر کنش عقلانیت ابزاری است.

مناسبات قدرت و قانون در نظریه کنش ارتباطی

: هابرماس، در نظریه خود سه ساحت را از همه متمایز می‌کند

1. جهان زیست

2. گستره همگانی

3. سیستم

با توجه به نظریه کنش ارتباطی هابرماس اگر در گستره همگانی یا عرصه عمومی، مصلحت‌اندیشی و چاره جوئی حاکم گردد و انسان بر اساس زبان (بیان - گفتار) به بحث و چاره جوئی براساس منطق مکالمه بپردازند در نتیجه عقلانیت ارتباطی در فضای عمومی حاکم خواهد شد و حاکی شدن عقلانیت ارتباطی موجب ایجاد توافق و تفاهم بینا ذهنی و نسبت‌های آگاهانه‌سوژه‌ها با هم خواهد شد و نتیجه این تفاهم و توافق، شکل‌گیری هنجارها و قوانین سیاسی، مدنی بر اساس آراء آزاد همه افراد جامعه خواهد بود که رهایی از سلطه و تک‌گفتاری را به ارمغان خواهد آورد.

رهایی از سلطه و تک گفتاری پیامدهایی را در جهان زیست در پی دارد که عبارتند از: تقویت بخش خود آگاه زیست جهان که در نتیجه آن بین ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تعامل مثبت صورت می‌گیرد و بر اساس آن علوم تجربی، تاویلی و انتقادی به همکاری می‌پردازند.

رهایی از سلطه و تک گفتاری در سطح سیستم موجب توزیع قدرت و در نتیجه مشارکت سیاسی و جایگزینی دیالوگ به جای منالوگ خواهد شد و در نتیجه حرکت سیاسی در چارچوب قوانین و مبانی صورت خواهد گرفت و در نتیجه همه اینها مناسبات روشن و شفافت قدرت و قانون شکل می‌گیرد و بین سیستم و جهان زیست رابطه دو سویه شکل می‌گیرد.

این همه را می‌توان در نمودار صفحه بعد نشان داد.

نمودار ص 46